



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۱۰ خرداد ۱۴۰۴

مصادف با: ۴ ذی الحجه ۱۴۴۶

موضوع جزئی: ادله کرامت ذاتی انسان - دلیل سوم: عقل - مقدمات شش گانه - نتیجه -

جلسه: ۴۷

بررسی دلیل سوم - اشکال اول و پاسخ آن - اشکال دوم و پاسخ آن - مؤید

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل سوم: عقل

در بحث از ادله کرامت ذاتی انسان، تا اینجا دو دلیل مورد رسیدگی قرار گرفت؛ یکی آیات و دیگری روایات. دلیل سوم، دلیل عقلی است. این دلیل از چند مقدمه تشکیل شده است؛ با انضمام این مقدمات، نتیجه مورد نظر فی الجمله اثبات می شود. این چند مقدمه عبارتند از:

مقدمه اول

انسان بدون تردید از امتیازاتی برخوردار است و ظرفیت هایی دارد که هیچ موجودی از آنها بهره مند نیست؛ این به طور کلی ثابت شده و در مباحث گذشته آن را بیان کردیم. مثلاً اینکه انسان از نعمت و امتیاز عقل برخوردار است، اینکه صاحب اراده و اختیار است، اینها اموری است که خداوند به انسان عطا کرده است؛ یا اینکه او را اهل احساس و عاطفه قرار داده که برای همه انسان ها قبل الایمان ثابت است؛ این قابل انکار نیست و بحثی هم ندارد. همه صاحب فطرت هستند، صاحب عقل و اراده هستند، صاحب اختیار هستند، صاحب احساس هستند؛ حالا ممکن است همه اینها را به چند مورد برگردانیم، اما قابل انکار نیست.

مقدمه دوم

این امتیازات، انسان را در مقایسه با جمادات و نباتات که در روی کره زمین وجود دارند و نیز ملائک و جنیان، در موقعیت و جایگاه برتر قرار داده است؛ یعنی انسان با این مزیت ها و خصوصیات، در یک موقعیتی قرار گرفته که استعداد خلافت الهی، مسجود ملائکه شدن و... را به او داده است. این موقعیت در اختیار هیچ موجودی نیست؛ در اختیار ملائکه نیست، در اختیار حیوانات هم نیست. پس انسان به واسطه این امتیازات، صاحب استعدادی شده که او را برتر از همه موجودات و در جایگاهی ورای همه اینها قرار داده است. روایت امیرالمؤمنین (ع) مبنی بر اینکه خداوند ملائکه را فقط با عقل خلق کرد، حیوانات را با شهوت و انسان را مرکب از هر دو، شاهد این مدعاست. اگر انسانی علی رغم دعوت شهوت، به راه عقل پا بگذارد قهراً ارزش و اعتبار او بیش از سایر موجودات است.

مقدمه سوم

این ظرفیت ها و امتیازات که خداوند در اختیار بشر قرار داده، عبث و لغو نیست؛ خداوند از این نعمت های خاص و از این کرامت هایی که در اختیار او قرار داده، هدفی دارد. هدف او رسیدن انسان به مقام قرب و سعادت ابدی است. این مقام عناوین مختلفی دارد؛ مسجود ملائکه بود، خلافت الهی، مقام قرب، سعادت ابدی و اخروی؛ همه اینها را می توانیم در یک جمله

خلاصه کنیم و آن اینکه رسیدن به آن مقام مقصد اعلای خلقت انسان است.

مقدمه چهارم

خداوند متعال برای رسیدن بشر به این موقعیت، اسباب راهنمایی و هدایت را در اختیار او گذاشته است؛ هم از درون و هم از بیرون. از درون، عقل و فطرت، و از بیرون هم ارسال رسل و انزال کتب و تشریع و آوردن دین و شریعت برای انسان‌ها، تا با عمل به این مقررات و قوانین، به این هدف واصل شوند.

مقدمه پنجم

انسان برای رسیدن به این مقصد و هدف، باید از آن استعدادها و ظرفیت‌ها و امتیازاتی که خدا در اختیار او قرار داده، با انتخاب و اختیار خودش استفاده کند. اراده الهی بر این قرار گرفته که با جبر تکوینی این اتفاق نیفتد، بلکه الزام تشریعی هم برای اینکه در این مسیر قرار بگیرد، وجود ندارد. خداوند می‌فرماید ما انسان را آفریدیم «هدیناه السبیل إما شاکراً و إما کفوراً»؛ ابزارهای درونی و بیرونی برای اینکه انسان به این مسیر سوق پیدا کند، در اختیار او گذاشته شده، اما باز هم در انتخاب این مسیر و در انتخاب دین، اکراهی در کار نیست. این هم یک امر کاملاً روشن است؛ و الا اگر قرار بود انسان به صورت غیر ارادی متشرع و متدین شود، مزیتی نسبت به ملائکه و حیوانات پیدا نمی‌کرد؛ چون در این صورت براساس غریزه یا جبلت خودش، در مسیر قرب به حق تعالی حرکت می‌کرد.

مقدمه ششم

این مسیر و راه برای انسان تا لحظه مرگ باز است؛ یعنی خداوند متعال این مسیر را باز گذاشته و هیچ‌گاه راه بازگشت را به روی او نبسته و انسان تا لحظه آخر می‌تواند از مسیر خطا برگردد. کاری که انبیا و اولیا در طول تاریخ با انسان‌ها حتی در آخرین لحظات زندگی‌شان داشتند، مثل کاری که حضرت موسی با فرعون داشت، بیدار و متنبه کردن آنها نسبت به حقیقت بود. خود اینکه این مسیر و راه برای بازگشت باز مانده، آن هم با اختیار و کمک کردن و فراهم کردن اسباب آن بسیار مهم است. تا اینجا شش مقدمه ذکر شد که در آنها هیچ تردیدی نیست؛ همه این مقدمات ثابت شده است؛ برخی یا در همین بحث‌های خودمان ثابت شده، برخی هم در جای خودش ثابت شده است.

نتیجه

نتیجه مقدمات شش‌گانه فوق این است که انسان واجد و دارنده بعضی حقوق می‌باشد و هر چه با حقوق ناشی از این کرامت‌ها منافات داشته باشد، قابل پذیرش نیست. اگر انسان صاحب عقل است، معنایش این است که می‌تواند تفکر کند و به کشف مجهولات بپردازد. باید با اعتقاد و یقین و معرفت به مبدأ و معاد برسیم. اینکه می‌گویند تقلید در اصول دین جایز نیست و باید یقین پیدا کند، این ممکن است همراه استدلال و برهان باشد و ممکن است به غیر طریق استدلال و برهان، یقین پیدا کند؛ مهم یقین است. اینکه خداوند اینها را در اختیار بشر قرار داده، با آنکه می‌توانست او را تکویناً ملزم کند به اینکه این مسیر را طی کند، اما این کار را نکرده و از او خواسته راه خود را انتخاب کند، این نشان از وجود یک حقی است که زاییده این نعمت الهی است. لذا نمی‌شود حق اندیشیدن و تفکر و بررسی و بحث را از او گرفت، نمی‌شود اراده را از او سلب کرد و او را بر کاری وادار کرد. به عبارت دیگر، هر چیزی که منافعی با این امور باشد، هر حکمی که به نوعی مستلزم سلب این امور باشد، قابل قبول نیست. پس این مقدمات عقلی فی‌الجمله می‌تواند اثبات کند که احکام دینی و مقررات شریعت نمی‌تواند نافی این حقوق

از انسان باشد، مگر از باب مجازات یا تقدم مصالح عمومی که بعداً خواهیم گفت.

سؤال:

استاد: بالاخره انسان حق حیات دارد، حق زندگی دارد، حق تفکر و اندیشه دارد؛ نیازهای طبیعی دارد که این هم یک حق برای او ایجاد می‌کند. اینها اموری است که به نظر می‌رسد قبل الایمان برای همه انسان‌ها وجود دارد؛ منتها چنانچه بعداً هم خواهیم گفت و قبلاً هم کراراً گفتیم، معنای آزاد بودن، آزادی در اندیشه و عمل، این نیست که تحت هیچ شرایطی این حقوق از او سلب نشود. حق حیات معنایش این نیست که هیچ کسی تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند حیات را از او سلب کند؛ حتی در حقوق بشر امروز هم که دامنه وسیع‌تری دارد، علی‌رغم به رسمیت شناخته شدن بسیاری از حقوق، به قانون‌گذار و حاکم و مجری قانون اجازه داده‌اند که اگر انسان کاری انجام بدهد که به آزادی و به حق دیگران و به حیات دیگران لطمه بزند، این آزادی‌ها و حقوق و امور از او گرفته می‌شود. مگر الان که این همه از حقوق بشر و آزادی سخن می‌گویند، نباید کسی را محکوم به زندان و محدودیت و حبس کنند؟ اینها همه یک قید و حدی دارد و آن اینکه مزاحم با حقوق دیگران نباشد. اینکه ما می‌گوییم هر حکمی که مستلزم سلب این امور باشد قابل قبول نیست، با ملاحظه نکته‌ای است که عرض شد. پس این هم مطلق نیست؛ اینطور نیست که هر کسی هر کاری بخواهد انجام بدهد؛ بالاخره هر جامعه‌ای مقرراتی دارد و این مقررات باید پذیرفته شود و اگر کسی از آنها تخطی کند، با محرومیت و مجازات مواجه می‌شود.

بررسی دلیل سوم

دو اشکال به این دلیل ایراد شده است:

اشکال اول

اشکال اول این است که اگر این مسئله عقلی است و انسان از چنین کرامت‌هایی برخوردار است و به واسطه آن فی‌الجمله حقوقی برای او ثابت می‌شود، پس چرا این همه اختلاف در آن وجود دارد؟ اگر شما به کمک عقل می‌خواهید این را ثابت کنید، چرا برخی آن را منکر هستند و برخی آنها را می‌پذیرند؟ این در محدوده درک عقل نمی‌گنجد.

پاسخ

این اشکال قابل پاسخ است؛ چون:

اولاً: اختلاف در درک عقل و اینکه کسی بگوید این درک عقل است و دیگری بگوید این درک عقل نیست، کم له من نظیر؛ در مسائل زیادی این اختلاف وجود دارد. اگر بخواهیم نظیر ذکر کنیم، موارد زیادی وجود دارد که عده‌ای آن را پذیرفته اما دیگران آن را نپذیرفته‌اند.

ثانیاً: اختلاف بین اندیشمندان درباره کرامت انسان و حقوق ناشی از آن، گاهی به جهت عدم دقت و عدم تأمل در مقدمات و مبانی تصویری و تصدیقیه آن است. انکارها چه‌بسا ناشی از اینجاست. اگر زمان بگذرد و زوایای مختلف مسئله روشن شود، چه‌بسا مورد قبول قرار گیرد. ما در موارد زیادی دیده‌ایم که گذشت زمان، برخی از زوایای پنهان یک مسئله را آشکار کرده و مسائل تازه‌ای پدید آورده که موجب اعتراف و اذعان مخالفان شده است.

بنابراین به نظر ما اینکه در مسئله‌ای اختلاف وجود داشته باشد و برخی موافق و بعضی منکر باشند، به عقلی بودن دلیل لطمه نمی‌زند. معنای عقلی بودن این نیست که همگان آن را بپذیرند؛ این یک امر بدیهی نیست که به واسطه بدهات آن برای همه

قابل درک باشد، بلکه با ضمیمه مقدمات متعدده چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود.

اشکال دوم

سَلَمْنَا که این امتیازات و کرامات تکوینی برای انسان وجود داشته باشد، اما این ملازمه‌ای با کرامت اعتباری و حکم شرعی ندارد. ممکن است خداوند این نعمت‌ها را به انسان داده باشد، او را تکریم کرده باشد و این کرامت‌ها تکوینی باشد؛ اما اینکه در شریعت هم تکریم انسان و مراقبت او لازم باشد، این چنین نیست. یعنی ملازمه‌ای بین اینها وجود ندارد.

پاسخ

پاسخ اشکال این است که انطباق تام تشریع بر تکوین چه بسا لازم نباشد؛ یعنی اینکه بگوییم هر چه در تشریع است، انعکاسی از تکوین است و دقیقاً اینها بر هم منطبق هستند و ادعای ضرورت هماهنگی تام بین تکوین و تشریع شود، این قابل قبول نیست. اما یک مطلب قابل توجه است و آن عدم تنافی بین تکوین و تشریع است؛ به این معنا که نمی‌شود خداوند انسان را به حسب فطرتش کمال‌گرا قرار بدهد، اما مقررات و قوانینی وضع کند که جلوی کمال او را بگیرد؛ این امکان ندارد. بعضی می‌گویند هماهنگی بین تکوین و تشریع لازم نیست، ولی اگر منظور این است که بین اینها می‌تواند تناقض هم باشد، قطعاً این حرف قابل قبول نیست؛ نمی‌شود خداوند از یک طرف به انسان عقل بدهد اما از آن طرف بگوید که تو حق فکر کردن و اندیشیدن نداری؛ نمی‌شود انسان را صاحب اراده بیافریند اما از طرف دیگر، او را مسلوب الاراده کند. پس نباید بین تشریع و تکوین تعارض و تناقض و تنافی باشد؛ هرچند ممکن است هماهنگی تام هم نباشد.

إِنْ قُلْتَ: اگر این چنین است، پس چرا مثلاً در مورد مرتد چنین حکم سنگینی بیان شده و گفته شده که اگر کسی از دین خدا برگردد، باید کشته شود؟

قلت: می‌توان اینگونه جواب داد که:

اولاً: اصل این حکم سنگین در مورد ارتداد، از سوی برخی از بزرگان محل اشکال قرار گرفته و جای تأمل دارد. برخی معتقدند مجازات مرگ و سلب حق حیات مربوط به ارتدادی است که براساس جهت‌گیری خاص سیاسی صورت گرفته است؛ یعنی در عمل نوعی مخالفت کردن، به سخره گرفتن و سست کردن امر دین بوده است؛ چنانچه در مورد آیه معروف گفته شده که کسانی بودند صبح مسلمان می‌شدند و عصر از اسلام خارج می‌شدند؛ این یک رویه شده بود و اسلام خواست با این مقابله کند.

ثانیاً: اگر برای مرتد هم چنین حکمی ثابت باشد، این یک حکمی مربوط به پس از ورود به اسلام است؛ بدین معنا که کَأَنْ خداوند می‌فرماید سعی کنید با چشم باز مسیر را انتخاب کنید و مسلمان شوید که اگر وارد شدید، بازگشت از آن چنین مجازاتی دارد.

سؤال:

استاد: ما الان نمی‌خواهیم یک به یک احکامی که معارض به نظر می‌رسد را حل کنیم؛ بله، حتماً اینجا با شبهاتی مواجه هستیم؛ در فقه احکامی داریم که چه بسا با این محدوده‌ای هم که ما گفتیم سازگار نباشد، اینها را باید یک به یک حل کنیم. ما فعلاً یک چهارچوب برای این منظور ذکر می‌کنیم. بنابراین به نظر می‌رسد این اشکالات وارد نیست.

برای اینکه این بحث محکم‌تر شود و مورد پذیرش قرار گیرد، به برخی از حکمت‌های کرامت انسانی و تکریم غیرمسلمانان اشاره می‌کنم که آنها هم می‌تواند مؤید باشد. مثلاً اینکه آنها را صاحب این حقوق بدانیم، باعث تألیف قلوب می‌شود، باعث این می‌شود که قلوب را به اسلام جذب کند؛ این خیلی مسئله مهمی است که وقتی شما با یک کافر برخورد می‌کنید، چگونه با او برخورد کنید. جلب کفار به مسلمین، خودش یک مسئله بسیار مهمی است. در کتاب‌های فقهی هم این مسئله مطرح شده که چه‌بسا احسان و تکریم به کافران راجح باشد در صورتی که موجب تألیف قلوب آنها نسبت به اسلام شود و رغبت ایجاد کند. یا اینکه این کار چه‌بسا موجب این شود که آن‌ها یتولد منهم المسلمون؛ بعضی از این کارها باعث می‌شود که فرزندان آنها از دامن کفر بیرون بیایند و به دامن اسلام برگردند. عبارات فقها هم که به نوعی این مطلب را تأیید کند، کم نیست. صاحب جواهر در مورد آزادی بنده کافر به این مطلب اشاره کرده است؛ وقتی این محبت را ایجاد می‌کند که به اسلام جذب شود، این احسان باید صورت بگیرد. صاحب جواهر استناد کرده به «لکل کبد حری اجر»، برای اینکه اطعام آنها لازم است، سقی آنها لازم است. خیلی جاها به این استناد کرده‌اند.

به هر حال مجموعاً به نظر می‌رسد که با دلیل عقلی می‌توان اثبات کرد کرامت فی‌الجمله انسان را، کرامت ذاتی را؛ طبیعتاً این کرامت که به عنوان ذاتی شناخته می‌شود و برای انسان قبل‌الایمان ثابت است، حقوقی را هم برای او ثابت می‌کند.

بحث جلسه آینده

در جلسه آینده ان‌شاءالله درباره قلمرو کرامت بحث می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»